

قوت قیامت مسیح

روبرت آسیریان

رستاخیز مسیح به‌عنوان رخدادی منحصر بفرد در نقطه اوج عملکرد مقتدر خدا در تاریخ نجات، معانی و دلالت‌های گوناگونی برای الهیات مسیحی دارد. شهادت رسولان بر آن، تشریح و تبیین ابعاد گوناگون آن در عهد جدید، و درک مسیحیان از مننه گوناگون از این رخداد که براساس تأملات، ژرف‌کاویها و نیز تجربه روحانی شخصی‌شان استوار بوده، ما را در برابر تصویری با شکوه و در عین حال اسرارآمیز و دیرپاب از واقعه‌ای قرار می‌دهد که زندگی روحانی ما را در همه ابعادش یکسره می‌تواند دگرگون سازد. به این رخداد، از ابعاد و وجوه گوناگون می‌توان نگریست. در این نوشتار نیز تأملاتی در معانی آشکار و نهان این رخداد خواهیم داشت.

صلیب و قیام

صلیب، اوج خالی شدن مسیح

صلیب مسیح و رستاخیز وی رابطه تنگاتنگی با هم دارند و درک یکی از آنها جدا از دیگری به شکل کامل ممکن نیست. مسیح به‌عنوان پسر مجسم خدا، که از بدو ورودش به این جهان خویشتن را خالی کرده و صورت غلام به‌خود گرفته بود، این فرآیند را در صلیب خود به اوج خود رساند. یا به‌عبارتی، مفهوم خالی شدن از جلال الهی، بیش از هر زمان دیگری در زندگی مسیح، در صلیب او نمود می‌یابد. خداوند جلال، خسته و مضروب و دردمند، در حالی که خون از سر و روی و دستها و پایهای وی جاری است، تنها در میان کاهنان یهودی و سربازان رومی، در شرایطی قرار گرفته است که از چشم انسانی هیچ اثری از جلال و قدرت الهی در او دیده نمی‌شود و قادر به رهانیدن خود از این شرایط مصیبت‌بار نیست. نه تنها برای دشمنان او بلکه برای پیروان او نیز پذیرش این که او مسیح موعود و پسر خدای تعالی است، در چنین شرایطی به یاوه و ادعایی هذیان‌آلود می‌مانست.

ارزش صلیب در پرتو جلال قیام

در رساله فیلیپیان می‌خوانیم: «چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فیلیپیان ۲: ۸). هنگامی که مسیح از مردگان قیام کرد، ملاقات‌های بعدی شاگردان با وی و روایت ظاهر شدنهای بعدی وی در اناجیل و اعمال رسولان و کتاب مکاشفه، حاکی از این است که او جلال و شکوهی خیره‌کننده داشت و دگرباره جلال آسمانی خود را باز یافت. پولس رسول با در نظر داشتن تجربه‌ای که با مسیح قیام کرده و جلال یافته داشت، در

رسالاتش از او به‌عنوان خداوند جلال و صورت خدای نادیده سخن می‌گوید؛ پس از رویارویی با جلال مسیح قیام کرده است که می‌تواند در مورد خالی شدن او از جلال الهی سخن بگوید زیرا نه پولس و نه دیگر شاگردان تصویری از جلال مسیح پیش از ورود وی به این جهان نداشتند؛ اما رویارویی آنان با این جلال پس از قیام، تصویری هرچند مبهم در این مورد بدیشان داد.

در پرتو رویارویی با این جلال خیره‌کننده بود که پولس در مقایسه این جلال با زندگی مسیح بر زمین، از خالی شدن او از جلال الهی و مستور شدن این جلال سخن می‌گوید. درواقع تجربه پولس از ملاقات با مسیح قیام کرده عظمت رخداد صلیب را برای او صد چندان کرده بود زیرا اکنون می‌توانست درک کند که این خداوند جلال چگونه به خاطر او و دیگر انسانهای گناهکار جلال الهی‌اش را ترک کرده، صورت غلام پذیرفته، و به موت صلیب تسلیم شده است. پولس با درک الوهیت مسیح و شکوه و جلال سماوی پسر خدا، که در ملاقات با مسیح قیام کرده، پی به ابعادی از آن برده بود، بیش از پیش به ارزش واقعی فداکاری مسیح و آنچه که وی در صلیب خود انجام داده بود، پی می‌برد. درواقع تقابل بین جلال الهی مسیح و خویشتن‌خواری و فروتنی و خالی شدن وی، به کامل‌ترین شکل در دو رخداد صلیب و رستاخیز وی از مردگان آشکار می‌شود.

بنابراین برای درک این که مسیح حقیقتاً برای نجات ما گناهکاران چه کرد و چگونه بر صلیب رفت، درک رخداد رستاخیز که در آن جلال پسر یگانه خدا آشکار می‌شود ضرورت دارد و توجه بدین امر ما را در درک عمیق‌تر محبت مسیح و رنج و مشقتی که وی به‌عنوان خدای جلال در فرآیند تجسم و صلیب متحمل شد، یاری می‌دهد.

قیام و عادل شدن بشر

بر صلیب شخصی مصلوب شده بود که گناهان تمامی جهان بر او قرار داشت. در شریعت الهی نیز مکتوب بود که «آن که بردار آویخته شود ملعون خدا است» (تثنیه ۲۱:۲۳، غلاطیان ۳:۱۴). اما خدا چنین شخصی را از مرگ برخیزاند. یکی از معانی قیام مسیح از مردگان این است که خدا شخصی را که نیابتاً گناهان همه انسانها را بر خود گرفت و بخاطر آنها گناه شد و از نظر شریعت الهی نیز ملعون محسوب گردید، در عمل فیض خود و در تجلی نوینی از محبت و رحمت الهی، با برخیزانیدنش از مردگان عادل گردانید. مسیح به‌عنوان شخصی عاصی و شورشی و فردی کفرگو به دار صلیب آویخته شد یعنی شخصی که با کلام و ادعاهایش هم باورهای سنتی مذهب یهود را زیر سؤال برده بود و هم تبعات سخنانش بالقوه خطری جدی برای نظم تحمیلی رومیان محسوب می‌گشت. مسیح هم از نظر روحانیون مذهبی زمان خود فردی خطرناک و مضر بود و هم از نظر حاکمان رومی. بر روی صلیب نیز هنگامی که از سوی نزدیکان و پیروانش نیز طرد شده بود، در لحظهٔ اوج رنج و آلام خود، فریاد برآورد:

«الهی، الهی، چرا مرا ترک کردی؟» و در این زمان حتی خدای پدر نیز از او روی برگرداند زیرا در این لحظات گناهان تمامی جهان بر وی قرار داشت. با این اوصاف، رستاخیز مسیح براساس معیارهای شریعت یهود، نه رستاخیز فردی عادل و بی‌گناه بل رستاخیز فردی که گناهان تمامی جهان بر او قرار داشت محسوب می‌شد؛ یعنی به یک معنی در آن لحظه‌ای که مسیح نیابتاً گناهان تمامی انسانها را بر خود گرفته بود، از نظر خدا هیچ انسانی به اندازه او گناهکار محسوب نمی‌گشت. اما خدا همین عیسی مصلوب را از مردگان برخیزانید و با این عمل وی را عادل گردانید. رستاخیز مسیح همچنین عادل گردانیدن کسی بود که از نظر اجتماعی و سیاسی فردی شورشی، خطرناک و عصیانگر محسوب می‌شد و خطری جدی برای سردمداران رومی و دست نشانندگان یهودی آنان بود. بنابراین، عیسی از نظر اجتماعی فردی مطرود و از نظر سیاسی عنصری نامطلوب ارزیابی می‌شد.

درواقع رخداد رستاخیز به معنای عادل شمرده شدن چنین شخصی از سوی خدا بود. توجه به این ویژگیهای عیسی بر صلیب، ما را متوجه این امر می‌سازد که حتی گناهکارترین و مطرودترین انسانهای زمین نیز که از نظر دیگران هیچ نیکویی در آنها نیست، با نگرستن به صلیب و رستاخیز مسیح می‌توانند این یقین را داشته باشند که همانگونه که خدا مسیح را از مردگان برخیزانید، آنان را نیز می‌تواند از وضعیت اسفبارشان رهایی دهد و عادل گرداند و حیاتی جدید بدیشان بخشد. درواقع شرایط مسیح بر صلیب چنان هولناک و وخیم بود که گناهکارترین و مطرودترین انسانها نیز می‌توانند وضعیت خود را با او یکسان ببینند و اطمینان داشته باشند که فیض مجانی و بی‌قید و شرط خدا همانگونه که مسیح را از مردگان زنده کرد و با این عمل وی عادل شدن او را اعلان کرد، آنان نیز می‌توانند از این فیض مجانی و بی‌قید و شرط برخوردار شوند؛ اگر در شرایط مصیبت‌بار خود به عمل خدا ایمان آورند، به همان‌سان می‌توانند حیات نوین در قدرت قیامت مسیح بیابند. پیام رستاخیز مسیح عادل گردانیده شدن آن کسی بود که بار تمامی گناهان جهان بر او قرار گرفته بود، پس برای هر انسانی، هر چقدر هم که گناهکار باشد و از نظر اجتماع و دیگر انسانها، نامقبول و مطرود و نفرت‌انگیز و خطرناک محسوب شود، امید پذیرفته شدن از سوی خدا و عادل شدن از سوی او و شروع زندگی‌بی‌جدید، وجود دارد.

زخم‌هایی دائمی!

در انجیل یوحنا باب بیستم، هنگامی که مسیح پس از رستاخیزش بر شاگردان ظاهر شد، در عین حال که بدنی جلال یافته داشت و قادر به عبور از دیوارهای اطاقی بود که شاگردان در آن جمع شده بودند، در ضمن در گفتگو با شاگردان از زخمهایی که بر اثر مصلوب شدن بر بدنش برجای مانده سخن گفت و آنها را به تومای شکاک نشان داد. ما دقیقاً نمی‌توانیم تصور کنیم که پس از رستاخیز چه تغییراتی در بدن مسیح به‌وقوع پیوست، اما این تغییرات به‌گونه‌ای بود که برای مثال دو شاگرد در راه

عموآس و یا مریم مجدلیه به سرعت قادر به شناختن او نبودند و اقدامی از سوی مسیح ضرورت داشت تا آنان او را باز شناسند. اما او علیرغم همه تغییراتی که در بدنش رخ داده بود، یک ویژگی مشخصی را از زندگی قبل از رستاخیزش با خود در بدن جلال یافته‌اش به یادگار داشت و احتمالاً این ویژگی از مهم‌ترین عوامل بازشناسی او از سوی شاگردان بود. این ویژگی همانا زخمهای او بر صلیب بود.

درواقع رنج و مشقتی که وی برای نجات و رهایش انسانها در حیات قبل از رستاخیزش متحمل شده بود و نمود و نشانگان عیان این رنجها که بصورت زخمهای صلیب بر بدن او باقی مانده بود، به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از جلال مسیح قیام کرده باقی مانده بود. او در بدن جلال یافته‌اش زخمهایی را که نشانه محبت الهی او به انسانها بود حفظ کرده و وجود این زخمها در بدن قیام کرده‌ی وی بخشی از جلال خدای محبت بود. آری، خدای کتاب‌مقدس خدایی است که بخاطر انسان متحمل هر رنج و زحمتی می‌شود و تجسم این محبت در عیسی ناصری و زخمهایی که بر صلیب بر بدن او پدید آمد، و پس از رستاخیز او از مردگان نیز همواره در بدن او دیده می‌شوند، بیانگر این است که برای خدای محبت، داشتن زخمهایی که بخاطر محبت بیکرانیش به انسانها در بدن بشری‌اش در مسیح متحمل شده، بخشی جدایی‌ناپذیر از جلال الهی او محسوب می‌شوند.

خدای کتاب‌مقدس خدایی انتزاعی و تأثرناپذیر نیست که او را کاری با رنجهای انسانی نباشد، بلکه خدایی است که در وجود عیسای ناصری قدم به ساحت هستی دردآلود و گناه‌آمیز انسانهای مخلوقش می‌گذارد، هر رنجی را بخاطر ایشان متحمل می‌شود و در نهایت نیز در بدن قیام کرده و پر جلال او، زخمهایی را که بخاطر محبتش به انسانها متحمل شده، به‌عنوان بخشی از جلال الهی‌اش تا ابد حفظ می‌کند. آری، او اجازه می‌دهد تا زخمهای صلیب تاابدالابد بخشی از جلال آسمانی او باشد.